

فصلنامه محیط راهبردی

سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی، صفحه ۱۴۷ تا ۱۷۴

نقش روسیه در امنیت منطقه غرب آسیا از منظر مکتب کوپنهاگ

سید میثم موسوی^۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۱۰

چکیده

توجه به امنیت نوع ویژه‌ای از سیاست است که می‌توان آن را به طیف گسترده‌ای از موضوعات نسبت داد. نظریه مجموعه امنیتی با دستور کار فراخ‌تر بررسی‌های امنیت که نه تنها بخش‌های سنتی نظامی و سیاسی، بلکه بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی را هم در برمی‌گیرد. این مقاله می‌کوشد تا تأثیر حضور روسیه از لحاظ امنیتی و نظامی را تحلیل کند. این نوشتار درصدد پاسخ به این پرسش است که منافع روسیه در ایجاد امنیت نظامی و اقتصادی در منطقه غرب آسیا، بر اساس منظر مکتب کوپنهاگ چگونه تأمین می‌گردد؟ تجزیه و تحلیل داده‌های موجود نشان می‌دهد که منافع نظامی و اقتصادی روسیه در منطقه غرب آسیا، باعث شده است که این کشور در این منطقه حضور یابد و از اهمیت ویژه‌ای برایش برخوردار باشد و به این منطقه رویکرد امنیتی خاصی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: مکتب کپنهاگ، امنیت نظامی، اقتصادی، منطقه غرب آسیا.

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی، عصر نوینی از روابط میان روسیه و کشورهای غرب آسیا گشایش یافت که سنگ بنای جدیدی را برای حضور و نقش‌آفرینی آن‌ها در طی سال‌های اخیر ایجاد نمود. با وجود نگاه سابق روس‌ها به غرب آسیا به‌عنوان منطقه‌ای با اولویت پایین، امروزه این منطقه راهبردی از اهمیت ویژه‌ای برای آنان برخوردار شده است. این

۱. دکترای مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران (آسیای مرکزی و قفقاز). Maisam.1988.Feb@gmail.com

اهمیت از یک سو به دلیل نزدیکی جغرافیایی این منطقه با قلمرو سرزمینی روسیه و از سوی دیگر به دلیل جایگاه آن در راهبردهای جهانی قدرت‌های بزرگ است. تاریخ گواه این موضوع است که نگاه روس‌ها نسبت به منطقه، با فراز و نشیب و گاه دگرگونی همراه بوده است. به عبارت دقیق‌تر، میزان اهمیت و جایگاه غرب آسیا برای مسکو، تابعی از تغییرات در محیط بین‌المللی و شرایط داخلی این کشور است.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن ایدئولوژی مارکسیستی، آن‌ها رویکرد واقع‌بینانه‌تری را نسبت به تحولات این منطقه در پیش گرفتند که سرآغاز دگرگونی جدی در پارادایم‌های حاکم بر منطقه شده و نقطه عطفی در ثبات یا بی‌ثباتی غرب آسیا به حساب می‌آید.

روسیه و کشورهای منطقه غرب آسیا از روابط تاریخی بسیار دیرینه‌ای برخوردارند. این روابط طی سده‌ها و قرن‌های متمادی ادامه داشته و در هر دوره‌ای دارای ویژگی‌های خاص خود بوده، به نحوی که روابط روسیه با منطقه غرب آسیا را می‌توان به دوره‌های مختلفی تقسیم کرد، پس روشن می‌شود که منطقه غرب آسیا از اهمیت خاصی برای روسیه برخوردار بوده است.

در چند دهه اخیر گروه‌های بسیاری از سیاستمداران و سیاست‌گذاران گرفته تا پژوهشگران مطالعات صلح، محققان روابط بین‌الملل و متخصصین مسائل استراتژیک و متافینیست‌ها و طرفداران محیط‌زیست معتقدند که موضوعات امنیتی دیگر مانند گذشته صرف موضوعات (سیاسی - نظامی) نیست، آن‌ها مرجع امنیت را به بخش‌های دیگری، چون مسائل اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی گسترش دادند، ضمن آنکه موضوعات امنیتی سابق (نظامی - سیاسی) همچنان حفظ می‌شود.

موضوع امنیت یک مفهوم پیچیده و مناقشه‌برانگیز است که شدیداً با احساسات درآمیخته و عمیقاً متأثر از ارزش‌هاست. بسیاری از افراد معتقدند مسئله امنیتی هنگامی به وجود می‌آید که فردی یا گروه تبهکاری یا دولتی، استقلال و یا جان دیگری را تهدید کند. (اسماعیل‌زاده امامقلی، فشارکی، ۱۳۹۵: ۱۲۴) به این ترتیب منطقه غرب آسیا بر اساس مکتب کپنهاگ

از جمله مناطقی است که دارای اهمیت فراوان بوده و منافع روسیه در این منطقه به شدت با امنیت این منطقه وابسته شده است. بوزان، دیگر امنیت را در نبود تهدید سنتی تعریف نمی‌کند. او معتقد است که امنیت ابعادی مختلف همچون مهاجرت، سازمان‌های جنایی فراملی و فروملی، محیط زیست و رفاه اقتصادی دارد. از جمله مباحثی که امروزه امنیت منطقه را مختل نموده، مسائل موجود در کشور سوریه است که باعث شده روسیه با توجه به منافع خود مشکلات موجود در این کشور را مورد بررسی و حل و فصل قرار دهد.

این نوشتار در صدد پاسخ به این پرسش است که نقش روسیه در ایجاد امنیت نظامی و اقتصادی در منطقه غرب آسیا، بر اساس منظر مکتب کوپنهاگ چگونه تأمین می‌گردد؟ برای جمع‌آوری اطلاعات در این مقاله از روش اسنادی با رویکرد توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. فرضیه این تحقیق این است که به نظر می‌رسد روسیه در ایجاد امنیت منطقه غرب آسیا نقش اساسی دارد.

این نوشتار با بهره‌گیری از رهیافت نوین مکتب کوپنهاگ که در مطالعات امنیتی بر خروج از امنیت تک‌بعدی نظامی و طرح امنیت فراگیر در پی ظهور تهدیدات جدید تأکید می‌نماید؛ به دنبال پاسخ به پرسش پژوهش است. بنابراین با توجه به رویکرد تخصصی این مکتب در تحلیل امنیت، می‌تواند به‌عنوان الگویی مناسب در تحلیل مسائل امنیتی معاصر باشد.

پیشینه تحقیق

منابع عمده‌ای در مورد نقش روسیه در امنیت منطقه غرب آسیا به تحریر نویسندگان مختلف درآمده است؛ اما از آنجا که این موضوع به‌صورت تئوری خاص از منظر مکتب کوپنهاگ که یک چهارچوب تحلیلی تازه و فراگیر برای بررسی‌های امنیتی می‌باشد، تاکنون نوشته‌ای صورت نگرفته است. بیشتر نکات در مورد این موضوع، به‌صورت کلی بوده و همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی را در بر گرفته و عدم استفاده از تئوری خاص در این زمینه را به همراه داشته است.

بورشچوسکایا، آنا در کتاب «روسیه در خاورمیانه: اهداف، چشم‌انداز، انگیزه‌ها» (پژوهشکده واشنگتن، پالیسی خاور نزدیک، ۲۰۱۶) به پژوهشی با هدف شناسایی اهداف و مقاصد روسیه در خاورمیانه و به صورت انفرادی به تک تک کشورها پرداخته است اما تمایزی که این نوشتار با اثر این نویسنده دارد، به کارگیری چهارچوب نظری مکتب کپنهاگ می‌باشد و از بعد امنیت نظامی و اقتصادی به این موضوع پرداخته شده است.

ترین، دمیتری در مقاله‌اش با نام «روسیه در خاورمیانه: وظایف و اولویت‌های سیاسی» (مؤسسه مطالعاتی کارنگی؛ مسکو، روسیه، ۲۰۱۶) به حضور تاریخی روسیه در خاورمیانه و مهم‌ترین شرکای روسیه در منطقه و اهمیت این منطقه از لحاظ اقتصادی و جغرافیایی پرداخته است. دابینز، جیمز. زویاگلسکایا، ایرینا «نقشه راه روابط روسیه و آمریکا در خاورمیانه» (مؤسسه مطالعات راهبردی و بین‌المللی آمریکا، ۲۰۱۷) این مقاله به فرصت‌ها و موانع همکاری موجود میان دو کشور در منطقه پرداخته است.

اسماعیل‌زاده امامقلی؛ یاسر. احمدی فشارکی؛ حسنعلی. «داعش و امنیت ایران با تکیه بر مکتب کپنهاگ» (فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۱۳۹۵) پژوهشی در باب تهدید داعش بر امنیت جمهوری اسلامی ایران بر اساس مکتب کپنهاگ است.

مروری مختصر بر مکتب کپنهاگ و مسئله امنیت

مکتب کپنهاگ که با نوشته‌های باری بوزان از جمله کتاب «مردم، دولت و هراس» در دهه ۱۹۸۰ میلادی شکل گرفت، تلاش کرد تا مطالعات امنیتی را از روابط نظامی کشورها فراتر ببرد. برای نیل به این مقصود، اندیشمندان این مکتب: (۱) موضوعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و محیط زیستی را به حوزه امنیت افزودند، (۲) امنیتی را به‌عنوان مفهومی چندسطحی بازسازی کردند، (۳) نظریه امنیت منطقه‌ای به هم پیوسته را مطرح کردند، (۴) برای تحلیل و تبیین امنیت، مفاهیم «امنیتی شدن» و «امنیت‌زدایی» را مطرح کردند.

به گفته ویور از اندیشمندان این مکتب، هدف از مطرح کردن مفهوم «امنیتی شدن» و «امنیت‌زدایی»، تحلیل امنیت به شیوه‌ای جدید است، یعنی چهارچوب نظری مکتب کپنهاگ

به‌رغم اینکه به ارکان اصلی نظریه‌های سنتی امنیت (تهدیدهای وجودی، بقا) وفادار است، مانند آن‌ها انعطاف‌ناپذیر و دگم نیست بلکه بخش‌های متعددی علاوه بر حوزه نظامی را در برمی‌گیرد و در این رویکرد، دولت‌ها تنها بازیگران مورد مطالعه نیستند (حاجی مینه، رحمت، بی‌تا: ۱).

درواقع، مفهوم امنیتی شدن را تعدادی از اندیشمندان مؤسسه پژوهشی صلح کپنهاگ به‌عنوان چهارچوبی نظری برای پاسخ به این سؤال که یک پدیده چگونه و تحت چه شرایطی تبدیل به مشکل امنیتی می‌شود، مطرح کردند. این مفهوم در جریان مناظره‌های امنیتی در طول دهه ۹۰ قرن بیستم ظاهر شد و در کمتر از دو دهه به یک رویکرد مهم مطالعات امنیتی در عرصه آکادمیک تبدیل شد. در این راستا، اندیشمندانی چون باری بوزان، اوله ویور و دانشمندان دیگر مکتب کپنهاگ با معرفی مفاهیم «امنیتی شدن» و «امنیت‌زدایی» کمک زیادی به توسعه نظری در عرصه مطالعات امنیتی کرده‌اند (همان: ۲).

برای چندبعدی بودن امنیت بایستی تأثیر فرهنگ، جغرافیا محیط زیست، تمدن و مذهب و از همه مهم‌تر هویت را فهمید. بوزان می‌گوید: «جهان آرمانی، جهانی نیست که در آن هر کس موفق شود به امنیت دست یابد، بلکه جهانی است که در آن دیگر نیازی به گفت‌وگو و بحث بر سر امنیت نباشد». بوزان نقطه آغاز مسئله امنیت را ذهنی و مبتنی بر تصمیم بازیگران معرفی می‌کند. او بیان می‌دارد که: «مسئله امنیت در اجتماع شناخته می‌شود، زیرا بازیگران می‌توانند به آن رجوع کنند و برخی پدیده‌ها را به‌عنوان تهدید نگاه کنند و دیگران را وادار نمایند که از وضعیتی امنیتی‌شده و الزامات آن پیروی نمایند» (www.rasekhoon.net).

در چهارچوب مفهوم امنیتی، ساختن دو شرطی که می‌تواند موضوعی را امنیتی سازد عبارت است از گفتمان امنیتی‌ساز و شکستن قوانین و رویه‌های موجود گفتمان امنیتی‌ساز که خود شامل کنشگران امنیت‌ساز و کنشگران کارآمد می‌شود. کنشگران امنیت‌ساز، فرد یا گروهی هستند که موضوعات را با اظهار این مسئله که چیزی از لحاظ وجودی در معرض تهدید است، امنیتی می‌سازند، کنشگران کارآمد تنها دارای تأثیر بر تصمیمات در حوزه امنیت می‌باشند. از سوی دیگر کنشگر امنیت‌ساز تنها مرجع امنیتی ساختن یک موضوع

می‌باشد و کنش کلامی نیز همین‌جا معنا می‌یابد و کنشگر کارآمد مانند یک مؤسسه مطالعاتی ایده‌پرداز در مسائل امنیتی است (همان).

دو شاخصه کنشگر امنیتی‌ساز و کارآمد با کنش کلامی طبق چهارچوب مکتب کپنهاگ مسئله‌ای است که قابل کشف به‌طور عینی نیست بلکه آن موضوع امنیتی، در روندها و رویه‌ها ساخته می‌شود. اگر بازیگری، خواه دولت یا فرد، مسئله‌ای را امنیتی اعلام کنند، اولین مرحله از آن انجام شده است ولی این اعلام خودبه‌خود موضوعی را امنیتی نمی‌سازد و آن موضوع اگر در آستانه امنیتی شدن قرار گیرد، بایستی از مرز رویه‌ها، قواعد، مقررات و قوانین مربوط به کشور مورد نظر تخطی و عبور نماید (همان).

مکتب کپنهاگ با توجه به رهیافتی نوین در مطالعات امنیتی و تلاش برای خارج شدن از دایره تنگ نظامی به نقطه‌نظرات کسانی که امنیت را تک‌بعدی و در ابعاد نظامی می‌دانستند نقد وارد ساخته و امنیت فراگیر و چندبعدی را معرفی می‌نماید. باری بوزان با تلاشی مضاعف امنیت تک‌بعدی را زیر سؤال برده و آن را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش داده است. مکتب کپنهاگ معتقد است که تهدیدات و آسیب‌پذیری می‌توانند در ابعاد مختلف رخ دهند چه نظامی و چه غیرنظامی، چراکه کنش و واکنش شدیدی در سطح سیستم بین‌المللی به وجود آمده و امنیت را نمی‌توان فقط در حد نظامی نظاره‌گر بود.

تز اصلی بوزان و همکارش ویور، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد، آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد؛ به این ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به‌عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به‌عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تک‌وجه حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند؛ بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. از نظر بوزان و ویور آینده سیستم بین‌المللی تابعی از شیوه قدرت در سطوح

منطقه‌ای است؛ بنابراین این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند. برداشت آن‌ها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آن‌ها در منظومه قدرت جهانی است. از نظر این مکتب امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اول اینکه، دغدغه امنیتی مشابهی دارند. دوم اینکه، از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن برحسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به‌منظور ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند. البته امنیت کپنهاگ با شباهتی کم‌وبیش یکسان به سازه‌انگاران معتقد است که بایستی منطقه را این‌گونه تعریف کرد: «صرف وجود اندرکنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی؛ یعنی تصور بازیگران منطقه از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند حائز اهمیت است».

بالاخره از دیدگاه باری بوزان به سه دلیل، تحلیل امنیت منطقه‌ای در یک محیط امنیتی چندبخشی نیازمند رویکرد چندوجهی خواهد بود: نخست، درهم‌تنیدگی طبیعی بخش‌های مختلف (سیاسی، نظامی، زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی). دوم، تمایل سیاست‌سازان به ارتباط موضوعات مختلف به یکدیگر در یک تصویر و سوم اینکه نهادهای امنیتی در یک منطقه می‌کوشند موضوعات و مسائل را در چهارچوب ژئوپلیتیک خود مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند (همان).

دیدگاه مکتب کپنهاگ در ارتباط با امنیت نظامی و اقتصادی

در ابتدا ممکن است سؤالی در اذهان خطور کند که چه چیزی سبب می‌شود امری به یک مسئله امنیت بین‌المللی مبدل گردد؟ می‌توان در برداشت نظامی - سیاسی سنتی از امنیت یافت که در این چهارچوب، امنیت به بقا بازمی‌گردد. مطابق این برداشت، زمانی امری به یک موضوع امنیتی مبدل می‌شود که همچون تهدیدی اساسی برای یک موجود جلوه کند، سرشت خاص تهدیدات امنیتی، توسل به تدابیر فوق‌العاده را برای مهار آن‌ها موجه می‌-

سازد. استناد به امنیت، کلید مشروعیت بخشیدن به کار بردن زور است ولی به طور کلی تر راه را باز می‌کند تا دولت برای برخورد با تهدیدات وجودی و اساسی، اعلام بسیج کند یا اختیارات ویژه‌ای را طلب نماید. از دیرباز نمایندگان دولت با بر زبان راندن واژه «امنیت»، شرایط را اضطرابی اعلام کرده و مدعی حق استفاده از تمامی وسایل لازم برای جلوگیری از بروز تحولی تهدیدکننده شده‌اند (بوزان، ویور، ویلد، ۱۳۸۶: ۴۶).

«امنیت» سیاست را به ورای قواعد جاافتاده بازی می‌برد و موضوع را به صورت نوع ویژه‌ای از سیاست یا به شکل چیزی فراتر از سیاست درمی‌آورد. پس امنیتی کردن موضوعات را می‌توان نوع حادثی از سیاسی کردن موضوعات دانست. از لحاظ نظری، هر مسئله عمومی را می‌توان روی طیفی جای داد که از امور غیرسیاسی تا امور سیاسی تا امور امنیتی کشیده شده است. در اصل جایگاه یک موضوع روی این طیف، ثابت و قطعی نیست: بسته به اوضاع و احوال، هر موضوعی می‌تواند روی هر بخشی از طیف جای گیرد. در عمل، جایگاه هر موضوع از این دولت به آن دولت (و نیز در گذر زمان) بسیار تفاوت می‌کند. برخی دولت‌ها مذهب را سیاسی می‌کنند (ایران، عربستان سعودی، برمه) و برخی دیگر نه (فرانسه، ایالات متحده). برخی فرهنگ را امنیتی می‌کنند (اتحاد جماهیر شوروی سابق، ایران) و برخی نه (انگلستان، هلند). در مورد مسائلی که به شکل بارزی از ناحیه غیرسیاسی طیف خارج شده‌اند (به ویژه محیط زیست) با این پرسش دوگانه روبه‌رو هستیم که آیا تنها سیاسی شده یا امنیتی هم شده‌اند. وجود پیوند میان سیاسی کردن و امنیتی کردن موضوعات به این معنی نیست که همواره دولت به موضوعات رنگ و بوی امنیتی می‌بخشد؛ سیاسی کردن و امنیتی کردن در عرصه‌های دیگری هم می‌تواند صورت گیرد. دیگر واحدهای اجتماعی هم می‌توانند در جمع خودشان موضوعی را به سطح توجه عمومی ارتقا دهند یا حتی برای آن ضرورت و فوریتی تضمین شده قائل شوند (همان: ۴۹).

زمانی یک موضوع امنیتی بین‌المللی جلوه می‌کند که می‌توان آن را مهم‌تر از دیگر موضوعات خواند و مدعی شد که باید اولویت مطلق داشته باشد. تعریف و ملاک دقیق امنیتی شدن موضوعات این است که در اذهان به صورت چنان تهدید وجودی برجسته‌ای

جلوه کند که اثرات سیاسی اساسی داشته باشد. یک موضوع تنها در صورتی و در زمانی امنیتی می‌شود که مخاطبان آن را به این عنوان بپذیرند.

بخش اقتصادی

اندیشه امنیت اقتصادی به‌درستی در دل مباحثات به‌شدت سیاسی و لاینحلی جای دارد که در چهارچوب اقتصاد سیاسی بین‌المللی بر سر سرشت رابطه ساختار سیاسی آنارشی و ساختار اقتصادی بازار در گرفته است. از ویژگی‌های منحصر به فرد امنیت اقتصادی در چهارچوب لیبرالیسم ناظر بودن آن بر ایجاد شرایط باثباتی است که تحت آن بازیگران بتوانند بی هیچ گذشتی با هم به رقابت پردازند (همان: ۱۵۱).

دولت‌ها در بخش‌های سیاسی و نظامی ریشه دارند، در بخش اقتصادی هم از واحدهای مهم به شمار می‌روند. در بخش اقتصادی، از افراد گرفته تا طبقات، دولت‌ها و نظام انتزاعی و پیچیده بازار جهانی، موضوعات امنیتی بسیار وجود دارد. مجاب‌کننده‌ترین تلاش‌هایی که برای صبغه امنیتی بخشیدن به اقتصاد صورت می‌گیرد، آن‌هایی است که به‌صراحت اذعان دارند که گرچه پای زیان اقتصادی در میان است و بنابراین بخشی از روال عادی زندگی است ولی امکان دارد رفاه انسان‌ها از دست رود. این استدلال را می‌توان در ارتباط با نظام اقتصادی بین‌المللی لیبرال یا دولتی مشخص یا گروه خاصی از افراد مطرح ساخت: برای نمونه، اگر از نسل بعدی فناوری اطلاعات جدا بمانیم، نسبت به اقتصاد جهان دچار سیر نزولی مستمری خواهیم شد و بنابراین قادر به حفظ سطوح رفاه نخواهیم بود؛ چنین وضعی در نهایت می‌تواند منجر به بی‌ثباتی اجتماعی، فروپاشی نظم، حتی انقلاب شود. این تلاش می‌تواند در بیرون از بخش اقتصادی و به‌عنوان تهدیدی سیاسی مطرح شود.

در بخش اقتصادی در سطح واحد، سطح خرده‌سیستمی و سطح سیستمی، طیفی از موضوعات امنیتی وجود دارد که ظاهراً مهم‌ترین آن‌ها دولت و نظام اقتصادی بین‌المللی لیبرال است. بازیگران امنیتی‌کننده را هم در تمامی سطوح می‌توان یافت؛ البته به‌طور کلی

مؤثرترین آن‌ها نمایندگان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی و گاه به شکلی بی‌سرو و صداتر، شرکت‌ها هستند (همان: ۱۶۲).

با توجه به اینکه ناامنی از ویژگی‌های اساسی حیات در اقتصاد بازارمحور است، چگونه موضوعات اقتصادی از سطح مسائلی تنها فنی بالاتر می‌روند و به مسائلی سیاسی و حتی امنیتی تبدیل می‌شوند؟

ماهیت تهدیدهای اقتصادی وجودی، بستگی به موضوع امنیت مورد نظر دارد. برای افراد، امنیت اقتصادی را روشن‌تر از همه می‌توان در قالب نیازهای اساسی بشری بیان کرد. در نگرش لیبرال، شرکت‌ها به‌طورکلی فاقد کیفیات وجودی لازم برای تبدیل به موضوع لغت اقتصادی هستند مگر آنکه مانند بانک‌های بزرگ، از بین رفتنشان، خود اقتصاد را در معرض تهدید قرار دهد. در مناسبات اقتصادی به‌ویژه در روابط سرمایه‌گذاری، اغلب واژه امنیت به کار می‌رود. سرمایه‌گذاری با هر دو نوع مخاطرات اقتصادی و سیاسی همراه است. دولت‌ها در برابر برخی تهدیدهای وجودی که دیگر بازیگران بخش اقتصادی را تهدید می‌کند به طرز غیرعادی مصون هستند. ورشکستگی یک دولت می‌تواند امنیت سیاسی آن یا امنیت نظامی‌اش را به خطر اندازد ولی به‌ندرت بر امنیت اقتصادی آن تأثیر دارد.

منطق امنیت اقتصادی در مورد دولت‌ها شبیه منطقی است که در مورد افراد دیدیم، دولت جز در صورتی که از جهت منابع مورد نیاز برای تغذیه مردم و صنایعش خودکفا نباشد، نیازمند دسترسی به منابع خارجی است. اگر این نیاز در معرض تهدید قرار گیرد می‌توان به‌روشنی و به شکلی موجه اقتصاد ملی را امنیتی کرد (همان: ۱۶۳).

بخش نظامی

برای دولت‌هایی که در جوامع امنیتی حضور دارند بخش‌های نسبتاً چشمگیری از فعالیت‌های نظامی نه در حوزه امنیت بلکه در حوزه سیاسی قرار می‌گیرد.

در بخش نظامی، دولت هنوز مهم‌ترین - ولی نه تنها - موضوع امنیت است و نخبگان حاکم دولت‌ها مهم‌ترین - ولی نه تنها - بازیگران امنیتی‌کننده مسائل هستند. نخبگان حاکم،

به لحاظ حقوقی و سیاسی به عنوان مدعیان اصلی حق مشروع کاربرد زور، چه در داخل و چه در خارج از قلمرو فرمانروایی خود، سر برآورده‌اند. وقتی پای امنیتی کردن تهدیدهای خارجی در میان باشد امنیت نظامی به‌طور عمده حول تعامل دو سطح دور می‌زند: تعامل میان توانایی‌های آفندی و پدافندی مسلحانه دولت‌ها از یک‌سو و برداشتی که آن‌ها از توانایی‌ها و نیات یکدیگر دارند از سوی دیگر، تهدیدات خارجی از ترس نبودن کامل دولت، جامعه و مردم تا دیپلماسی قایق‌های توپدار - نوعی اجبار و ارعاب در مورد مسائل خاص سیاست‌گذاری - را در برمی‌گیرد. در نظام بین‌الملل معاصر برخی از موضوعات امنیت که پیش از دولت مطرح بوده‌اند، همچنان فعالند. موضوعاتی؛ مانند قبایل، مذهب، جدایی طلبان.

به شکل انتزاعی‌تر، اصولی مانند توازن قدرت، جامعه بین‌المللی، عدم گسترش برخی جنگ‌افزارها (میکروبی، هسته‌ای، شیمیایی) و حقوق بین‌الملل (عدم تجاوز) نیز می‌تواند به‌عنوان موضوع امنیت نظامی مطرح شود. شاید در اینجا هم پیوند مستقیمی با امنیت دولت وجود داشته باشد و درخواست عمل به نام اصلی کلی مانند حقوق بشر، امنیت جمعی یا ثبات بین‌المللی مطرح باشد. در این ارتباط، عدم گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای به شکل خاصی جالب توجه است، زیرا برخی دولت‌ها آشکارا امنیت خود را در گرو در اختیار داشتن این جنگ‌افزارها می‌دانند و هم‌زمان استدلال می‌کنند که دستیابی دیگر کشورها به این جنگ‌افزارها تهدیدی امنیتی برای نظام بین‌الملل است (همان: ۸۶).

بخش نظامی از حیث بازیگرانی که نه موضوع امنیت و نه بازیگر امنیتی‌کننده‌اند، ولی بر پویش امنیتی این بخش تأثیر می‌گذارند، بخشی غنی است. در بیرون از چهارچوب حکومت نباید از بازیگران خصوصی مختلف به‌ویژه شرکت‌های تشکیل‌دهنده صنایع تسلیحاتی غافل بود. در اواخر سده نوزدهم شرکت‌های تسلیحاتی اروپا از چنان استقلالی برخوردار بودند که لقب تجار مرگ را گرفته بودند. فروشندگان این شرکت‌ها برای داغ‌تر کردن بازار تسلیحات خود، از نوعی دیپلماسی سری برای ایجاد تنش و برخورد استفاده می‌کردند.

امنیتی کردن مسائل اساساً فرایندی بیناذهنی است. مفهوم تهدید، آسیب‌پذیری و عدم امنیت مفاهیمی نیستند که به‌طور عینی وجود داشته یا نداشته باشند بلکه مفاهیمی با ساخت و پرداخت اجتماعی هستند. با این حال، در برخی شرایط راحت‌تر می‌توان مسائل را امنیتی کرد. همین که موقعیتی از نظر نظامی امنیتی شد، مسائلی چون ایجاد توازن و توسعه فناوری نقشی مستقل‌تر پیدا می‌کنند.

از دیرباز تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظامی به دلایل متعدد و قانع‌کننده‌ای در اندیشه-ورزی پیرامون امنیت ملی از اولویت برخوردار بوده‌اند. وقتی پای تهدید نظامی به میان می‌آید، نشان می‌دهد که مناسبات سیاسی عادی فروپاشیده یا کنار گذاشته شده است و تمایلی برای تعیین تکلیف مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با تکیه بر زور و وحشیانه وجود دارد. بازنده شدن در این جنگ با دشمنی بی‌رحم می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

از طریق بُعد جغرافیایی یا فاصله و از طریق پهنه جغرافیایی، تأثیر فاصله یا بُعد جغرافیایی بر این اصل سنتی پایه می‌گیرد که عملی ساختن تهدیدهای نظامی از دور دست، دشوارتر و دفاع در برابر آنها آسان‌تر از حالتی است که تهدید از نزدیک صورت می‌گیرد. بیشتر دولت‌ها توانایی عملی ساختن تهدید به حمله یا تهاجم بر همسایگان بلافاصله خود را دارند. قدرت‌های بزرگ عموماً می‌توانند قدرت نظامی خود را در مورد کشورهای غیرهمسایه خود و در درون منطقه خودشان اعمال کنند (همان: ۹۷).

عوامل سیاسی از دو سو بر تهدیدهای نظامی تأثیرگذارند: به‌واسطه درجه شناسایی بازیگران نسبت به هم و به‌واسطه هماهنگی‌ها و عدم هماهنگی‌های موجود در ایدئولوژی‌های سیاسی آنها. وقتی واحدهای سیاسی همچنان یکدیگر را به‌عنوان واحدهای حقوقی برابر، به رسمیت بشناسند، شکاف‌های ایدئولوژیک می‌توانند در نظام‌های بین‌المللی تأثیر خود را به‌جا گذارند.

در همین راستا، جنگ سرد توانست نوعی عادت به مداخله ابرقدرت‌ها در ستیزهای نظامی داخلی یا منطقه‌ای جهان سوم پدید آورد. جنگ سرد روند تبدیل موقعیت‌ها به موقعیت‌های امنیت نظامی را در سراسر جهان تسهیل کرد. ابرقدرت‌ها، بسیاری از درگیری-

های محلی به‌ویژه در خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا را تجلی یا دنباله رقابت خودشان می‌انگاشتند و هرکدام به طرف‌های درگیر به هر اندازه که سلاح تقاضا می‌کردند در اختیارشان قرار می‌دادند ولی باید پول این سلاح‌ها را می‌پرداختند و از فروش این سلاح‌ها سودهای کلانی را به دست می‌آوردند (همان: ۱۰۱).

پیشینه حضور روسیه در منطقه غرب آسیا

روابط روسیه با منطقه خاورمیانه از تاریخچه دیرینه‌ای برخوردار است. روسیه و ملت‌های منطقه از دیرباز باهم پیوندهای مختلف اقتصادی، فرهنگی و معنوی داشته‌اند. این روابط و پیوندهای دیرینه باعث شده که روسیه به‌عنوان یکی از بازیگران کلیدی صحنه خاورمیانه به‌خصوص در زمینه حل و فصل مناقشات و چالش‌های این منطقه مطرح باشد. از سوی دیگر کشورهای خاورمیانه نیز همواره به روسیه و سیاست خارجی آن اعتماد زیادی داشته‌اند. موضع‌گیری بی‌طرفانه و سنجیده روسیه که خواهان حل و فصل همه مسائل خاورمیانه بر اساس اصول حقوق بین‌الملل است، ارزش خاصی برای کشورهای منطقه دارد.

بر این اساس در سال‌های اخیر، همکاری متقابل سودمند روسیه با کشورهای منطقه بیش‌ازپیش گسترش یافته است. به‌نحوی که از یک‌سو دیدارهای متعددی میان رهبران روسیه و سران کشورهای خاورمیانه صورت گرفته و از سوی دیگر مسکو سعی کرده حضور خود را در برخی از سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با خاورمیانه نظیر سازمان کنفرانس اسلامی گسترش دهد (اشعری، بهمن، بی تا: ۳۴).

در دوران جنگ سرد، به‌خصوص از دهه ۵۰ به بعد، اتحاد جماهیر شوروی به مدت چهار دهه نقشی کلیدی در خاورمیانه ایفا کرد. بر این اساس مسکو از سال‌های ۱۹۵۰ میلادی به بعد در چهار دوره به ایفای نقش در خاورمیانه پرداخته است:

۱) **دوره اتحاد راهبردی:** در این دوره که تا سال ۱۹۸۵ میلادی ادامه داشت، مسکو

متحد راهبردی کشورهای مصر (دوره ناصر)، سوریه، عراق، یمن جنوبی، لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود و نقش مهمی را در توسعه توانایی‌های نظامی

دولت‌های عربی ایفا می‌کرد. شوروی در طول دوره جنگ سرد تجهیزات نظامی این کشورها را تهیه می‌کرد. افسران آن‌ها را در مدارس نظامی خود آموزش می‌داد و مستشاران نظامی را به کشورهای متحد منطقه‌ای خود مانند مصر (قبل از ۱۹۷۲ م)، سوریه، لیبی، الجزایر و عراق می‌فرستاد. این فعالیت‌ها در قالب رقابت‌های شوروی با آمریکا برای نفوذ در منطقه خاورمیانه بود. این کمک‌ها با شرایط مناسب، اغلب رایگان و یا به صورت وام‌های بلندمدت بود که بسیاری از مواقع انتظاری به برگشت آن‌ها نیز نبود. کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی برای تعدادی از کشورهای عربی از جنبه نظامی و ژئوپلیتیکی اهمیت داشت. بر این اساس حمایت از گروه‌های انقلابی و نظام‌های سیاسی ضد غربی، با آموزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، ارسال سلاح و تجهیزات نظامی، حمایت اقتصادی و جلوگیری از تهدیدات جدی برای آن‌ها از جمله کارهایی بود که مسکو انجام می‌داد. این موضوع به‌ویژه از سال‌های ۱۹۴۵ میلادی شدت گرفت و اوج آن حمایت از ناصر در مصر، رژیم کودتای عراق از ۱۹۵۸ میلادی، یمن جنوبی، الجزایر، لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود که صدور تسهیلات به منطقه، سفرهای دریایی ناوگان نظامی روسیه به مدیترانه و خلیج فارس و همچنین اولتیماتوم به آمریکا و غرب در جنگ‌های اعراب و رژیم صهیونیستی، انجام شد.

(۲) **دوره بازیگری محدود:** در این دوره که سال‌های ۱۹۸۵ الی ۱۹۹۱ میلادی را در برمی‌گیرد، هنوز بخشی از متحدان روسیه و پایه‌های نفوذ آن در منطقه وجود داشت، اما فعالیت‌های روسیه بیشتر جنبه‌های اقتصادی و تجاری داشت. در این دوره که شوروی در سرایشی سقوط قرار گرفته بود، مسکو درصدد برآمد تا به بازنگری در ایدئولوژی و برنامه‌های توسعه خود روی آورد. محصول این بازنگری، رها کردن متحدان پیشین در خاورمیانه و کنار گذاشتن بسیاری از بلندپروازی‌های نظامی و امنیتی بود (همان: ۳۷).

(۳) **دوره بازیگری حاشیه‌ای:** در این دوره که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز

شد و تا سال ۲۰۰۰ میلادی ادامه یافت، پایه‌های نفوذ روسیه در خاورمیانه به تدریج سست شد و روس‌ها تنها در نشست‌های چندجانبه مانند گروه چهار حضور یافتند. در این دوره، روس‌ها با وجود برخی شعارها نظیر اتحاد راهبردی با کشورهای گوناگون، در عمل با هیچ‌یک از این کشورها به اتحاد دست نیافتند. مسکو در سال‌های ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۳ میلادی، به کلی حضور و نفوذ در خاورمیانه را رها کرد. سپس از سال ۱۹۹۳ میلادی به بعد در چهارچوب سیاست «نگاه به شرق» پریماکوف، در کنار چین و هند نیم‌نگاهی هم به این منطقه افکند و به عقد قراردادهای نظامی و صدور سلاح پرداخت. این درحالی است که از یک‌سوروسیه در موقعیتی نبود که بتواند از موضع یک کمک‌دهنده مالی بزرگ برای افزایش نفوذ سیاسی در متحدان سنتی شوروی مانند دوره قبل، کمک‌های نظامی گسترده را ارسال نماید و از سوی دیگر، مسکو نمی‌توانست به منطقه، سلاح صادر نکند؛ چون کاملاً به درآمدهای حاصله از این امر متکی بود؛ بنابراین پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، همکاری‌های نظامی روسیه با دولت‌های منطقه در مقایسه با دو اصل همکاری‌های نظامی شوروی دچار تغییر مهم شد. بر این اساس تمام تسلیحاتی که طی این مدت از روسیه به کشورهای منطقه خاورمیانه فروخته شد، پروژه‌های تنها بازرگانی و تجاری بودند که توسط شرکت‌های صادرکننده سلاح و یا تولیدکنندگان خصوصی انجام شد. این مسئله به‌خوبی درباره ایران مصداق داشت؛ زیرا به‌رغم تحریم‌ها و فشارهای آمریکا، همکاری‌های نظامی طرف‌های روسی با ایران قطع نشد. همچنین همکاری‌های نظامی روسیه با لیبی، سوریه و به‌نوعی با عراق تحت همین شرایط ادامه یافت.

۴) **دوره احیای نفوذ:** سرآغاز دوره احیای نفوذ روسیه در خاورمیانه را باید از یک‌سو در به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ میلادی جستجو نمود و از سوی دیگر به رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی نسبت داد. این دو رویداد موجب شد که روسیه از طرق مختلف به ایفای نقش فعال در امور گوناگون خاورمیانه بپردازد. در این دوره،

روسیه برخلاف اتحاد جماهیر شوروی که یک رقابت دائمی با آمریکا برای تسلط بر منطقه خاورمیانه داشت، سیاست نسبتاً منعطف‌تری را در پیش گرفت. به‌نحوی که پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، مسکو به واشنگتن کمک‌های زیادی در راستای مبارزه با تروریسم و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان نمود. با این حال پس از آنکه ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ میلادی به عراق حمله کرد، روسیه به‌شدت به مخالفت پرداخت و از اشتباه نابخشدنی واشنگتن سخن به میان آورد. در این بین روندی که با طرح «خاورمیانه بزرگ» آغاز شد، مسیر کاملاً متفاوتی با منافع و اهداف مسکو داشت؛ زیرا تمام کشورهایی که طی سال‌های پس از جنگ سرد با عناوینی چون نظام‌های سرکش و محور شرارت، آماج فشارها، تحریم‌ها و اقدامات نظامی آمریکا قرار گرفته بودند، از متحدان روسیه محسوب می‌شدند (همان: ۳۸).

مجموع مسائل فوق باعث شد که روسیه سیاست‌های نسبتاً مستقلانه‌تری را نسبت به خاورمیانه در پیش گیرد. علاوه بر این، در سال‌های بعد، ناکامی‌های پی‌درپی ایالات متحده در مهار ناآرامی‌های عراق، درگیری‌های داخلی در فلسطین میان طرفداران گروه‌های فتح و حماس، مناقشات روزافزون رژیم صهیونیستی با فلسطینیان و مناقشه هسته‌ای غرب با جمهوری اسلامی ایران، نیز موجب شدند که روسیه نقش مؤثرتری در خاورمیانه ایفا کند. به‌نحوی که امروزه به نظر می‌رسد که روسیه اهمیت دیرین خود را در میان کشورهای منطقه بازیافته است.

در این راستا روسیه با ابراز نگرانی از اوضاع خاورمیانه، آمادگی خود را جهت حل مناقشات خاورمیانه اعلام نموده و تمایل خود را نسبت به بازگشت ثبات در منطقه خودگردان فلسطین و دستیابی وفاق میان فلسطینیان، ایجاد شرایط برای ازسرگیری مذاکرات میان رژیم صهیونیستی و فلسطین بر اساس نقشه راه، ازسرگیری مذاکرات میان سوریه و رژیم صهیونیستی بر اساس قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و اصول مادرید، ایجاد راه‌کاری برای کمک از سوی کشورهای همجوار و جامعه بین‌المللی برای عادی‌سازی اوضاع در عراق و دستیابی به آشتی ملی در این کشور با در نظر گرفتن منافع

تمامی گروه‌های سیاسی و نژادی- مذهبی نشان داده است. علاوه بر این، مهم‌ترین راهبرد همکاری روسیه با کشورهای خاورمیانه را می‌توان در مواردی همچون فروش تسلیحات و تأمین قطعات تجهیزات نظامی، همکاری‌های فنی و فناورانه و همکاری‌های اقتصادی مشاهده نمود (همان: ۳۹).

نقش اقتصادی و نظامی روسیه در امنیت منطقه غرب آسیا

با وجود نگاه سابق روس‌ها به غرب آسیا به‌عنوان منطقه‌ای با اولویت پایین، امروزه این منطقه راهبردی از اهمیت ویژه‌ای برای آنان برخوردار شده است. این اهمیت از یک‌سو به دلیل نزدیکی جغرافیایی این منطقه با قلمرو سرزمینی روسیه و از سوی دیگر به دلیل جایگاه آن در راهبردهای جهانی قدرت‌های بزرگ است. تاریخ گواه این موضوع است که نگاه روس‌ها نسبت به منطقه با فراز و نشیب و گاه دگرگونی همراه بوده است. به عبارت دقیق‌تر، میزان اهمیت و جایگاه غرب آسیا برای مسکو، تابعی از تغییرات در محیط بین‌المللی و شرایط داخلی این کشور است (www.ghatreh.com).

ورود روس‌ها به منطقه در دوران شوروی سابق، حضور کاملاً سازمان‌دهی‌شده‌ای نبود. قابلیت آن‌ها برای ورود به منطقه غرب آسیا، ایدئولوژی مارکسیستی بود که با استفاده از همین عامل و نیز تعدادی از احزاب مارکسیستی، میزانی از حضور را در منطقه تجربه کردند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن ایدئولوژی مارکسیستی، آن‌ها رویکرد واقع‌بینانه‌تری را نسبت به تحولات این منطقه در پیش گرفتند. این تغییر رویکرد می‌تواند سرآغاز دگرگونی جدی در پارادایم‌های حاکم بر منطقه شده و نقطه عطفی در ثبات یا بی‌ثباتی غرب آسیا به حساب آید.

به قدرت رسیدن پوتین در روسیه، نقطه تحول اساسی در رویکردهای سیاسی این کشور به شمار می‌آید. پوتین در نطق سالیانه خود در مجلس نمایندگان روسیه (دوما) در سال ۲۰۰۵ میلادی به این نکته اشاره کرد و اظهار داشت: فروپاشی اتحاد شوروی سابق یک فاجعه ژئوپلیتیک بزرگ بود و غرب پس از جنگ سرد رفتار خوبی با روسیه نداشت و

به اشتباه گمان کرد که فروپاشی روسیه ادامه خواهد یافت (www.parstoday.com).

در جهان تحولات کنونی اقتصاد، اهمیت فزاینده‌ای یافته و بازیگران متعدد دولتی و غیردولتی به عرصه دیپلماسی اقتصادی ورود پیدا کرده‌اند؛ پدیده‌ای که از دید دیپلماسی مبتنی بر تعریف رئالیستی نادیده گرفته شده بود. در چنین فضایی کوشش بازیگران بین‌المللی به‌طور عمده معطوف به دستیابی به موقعیت بهتر در اقتصاد جهانی است که خود مستلزم بهره‌گیری مناسب از فن دیپلماسی برای افزایش فرصت‌ها در زمینه جذب سرمایه‌های خارجی، انتقال فناوری، صدور خدمات و گسترش تجارت خارجی، دسترسی به بازار جهانی و حفظ منافع خود در برابر چالش‌های اقتصاد جهانی است. دیپلماسی اقتصادی ابزاری برای تأمین حداکثر منافع طراحان و بازیگران دولتی و غیردولتی در عصر جهانی شدن و در چهارچوب فضای مناسبات بین‌المللی است (www.irdiplomacy.ir).

در بخش اقتصادی، معمولاً با تمسک به دو نوع منطق امنیتی است که کوشش می‌شود در شرکت‌ها تا حدی موضوعات امنیتی بالا برده شوند. منطق نخست، محلی است و به تأثیر فوری و مستقیم از پا درآمدن یک شرکت بر افراد و شهرها بازمی‌گردد. شرکت‌های دولت حاکم همگی می‌توانند با جلوه دادن نابودی یک شرکت به‌عنوان مسئله‌ای امنیتی سعی در حفظ آن نمایند. دومین نوع منطق امنیتی، ملی است و به ایستار حکومت در قبال جایگاه یک شرکت در بنیان صنعتی دولت مربوط می‌شود. برای نمونه، اگر حکومت پایبند حفظ درجه بالایی از خوداتکایی برای بسیج نظامی باشد، ممکن است این پایبندی گسترش زیادی پیدا کند و شرکت‌های گوناگونی را در برگیرد. اساساً دولت هنگامی که نفع خود را در منطقه‌ای ببیند حتماً به استدلال‌های امنیتی متوسل می‌شود تا این حرکت را مشروع جلوه نماید. ماهیت تهدیدهای اقتصادی وجودی، بستگی به موضوع امنیت مورد نظر دارد (بزرگان و دیگران: ۱۵۸).

برای افراد، امنیت اقتصادی را روشن‌تر از همه می‌توان در قالب نیازهای اساسی بشر بیان کرد و این موضوع از اساسی‌ترین موضوعات برای روسیه به شمار می‌رود. تا سال ۲۰۱۶ میلادی فروش تسلیحات دومین منبع درآمد روسیه بوده و ۲/۵ تا ۳ میلیون کارگر

روسی معادل ۲۰ درصد مشاغل تولیدی این کشور، در بخش صنعت دفاعی آن مشغول به کار بوده‌اند. با توجه به اینکه خاورمیانه یکی از بزرگ‌ترین خریداران سلاح در دنیاست و سهم این منطقه از واردات سلاح بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ میلادی بر اساس ارزیابی‌ها ۲۹ درصد کل واردات جهانی سلاح بوده است، روسیه که دومین صادرکننده سلاح در جهان است ۲۳ درصد کل صادرات جهانی سلاح بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ میلادی نمی‌تواند نسبت به بازار تسلیحات خاورمیانه بی‌تفاوت باشد. با توجه به حرکت هند و چین به‌عنوان دو خریدار عمده تسلیحات روسی به سمت خودکفایی در تولید تسلیحات و نیز مشکلات ناشی از کاهش قیمت نفت و تحریم‌های غرب علیه مسکو و همچنین بازار رو به رشد واردات تسلیحات در خاورمیانه که بین ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۶ میلادی میزان ۸۶ درصد رشد را تجربه کرده است، این موضوع اهمیت زیادی برای روس‌ها پیدا می‌کند. بر اساس ارزیابی‌ها، خاورمیانه و شمال آفریقا دومین منطقه بااهمیت برای صادرات تسلیحات روسی است و ۱۷/۸ درصد از کل صادرات سلاح این کشور بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ میلادی به این منطقه بوده است (www.riss.ir).

روسیه برای نقش‌آفرینی در عرصه بین‌الملل تلاش می‌نماید و پوتین به دنبال این است که از حضور در این منطقه به‌عنوان اهرمی برای حل بخشی از مسائل داخلی روسیه استفاده نماید. اگر به موفقیت روسیه در چند سال گذشته و اکنون بنگریم خواهیم دید اتفاقات بزرگی در این خصوص رقم خورده است. اقتصاد دوهزار میلیارد دلاری روسیه اکنون وضعیت خوبی ندارد و ذخایر ششصد و شصت میلیارد دلاری این کشور با روند کاهشی مواجه است. رشد اقتصادی هشت درصدی روسیه به رشد منفی تبدیل شده و در سال ۲۰۱۵ میلادی بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار فرار سرمایه از روسیه ثبت شده است. دولت برای حفظ ارزش «روبل» مبلغ ۲۲۰ میلیارد دلار به اقتصاد این کشور تزریق کرده، اما موفق نبوده است. روسیه سه نوع ذخیره دارد: صندوق ذخیره (حدود ۹۰ میلیارد دلار سرمایه دارد)، صندوق ذخیره بهزیستی (برای بازنشستگان و قوای مسلح حدود ۸۰ میلیارد دلار) و صندوق ذخیره بانک مرکزی (با سرمایه حدود ۵۰۰ میلیارد دلار) که هر سه این صندوق-

های ذخیره در حال تخلیه می‌باشند. گزارش‌ها نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۵ میلادی این صندوق‌ها با یک شیب تند در حال کاهش ذخیره ارزی خود می‌باشند.

روس‌ها مصرف‌گرا هستند. درآمد سرانه روس‌ها در زمان پوتین از ۶۰۰۰ دلار به ۱۳۰۰۰ دلار رسیده است. بر اساس بلندپروازی‌هایی که پوتین برای سرانه درآمد مردم تا سال ۲۰۲۰ میلادی در نظر گرفته بود که به رقم ۳۰۰۰۰ دلار می‌رسید. اکنون حتی در سبد مصرفی مردم، بعضی اقلام مثل گوشت کم شده است.

روس‌ها برای فرار از مشکلات داخلی خود به غرب آسیا اهمیت می‌دهند. به عبارت دیگر، شخص پوتین برای ارضاء افکار عمومی روسیه، نیم‌نگاهی به رفتارهای نظامی روسیه در غرب آسیا دارد تا آثار اقتصادی را در جامعه روسیه کم‌رنگ‌تر نماید. یک دسته از فشارهای هم‌زمان بر نظام اقتصادی رو به ضعف دوران جنگ سرد، تشدید رقابت تجاری است که نتیجه افزایش شمار عرضه‌کنندگان در قریب به اتفاق حوزه‌های تولید است. صنعتی شدن موفقیت‌آمیز برخی سرزمین‌های غیرغربی گرچه ابعاد بازار را گسترش داده است ولی بیش از آن در بسیاری از صنایع ظرفیت مازاد را به وجود آورده است.

پایین بودن هزینه حمل‌ونقل و ارتباطات سبب می‌شود که اشتیاق غیرقابل انکار به منطقه-گرایی اقتصادی در نگاه نخست، عجیب و غیرعادی به نظر رسد. با توجه به پویایی ذاتی بسیاری از عوامل اقتصادی، از دید تنها اقتصادی برای روسیه به مراتب معقول‌تر است که با کشورهای خاورمیانه پیوند برقرار کند تا اینکه با غربی‌ها در ارتباط باشد (بوزان و دیگران: ۱۷۳).

منطقه‌گرایی اقتصادی واکنشی به جهانی‌سازی است زیرا می‌تواند به دولت‌ها کمک کند تا نه تنها با موفقیت یا شکست نظام اقتصادی بین‌المللی لیبرال بلکه با عملکرد روزمره آن نیز کنار آیند. به همان اندازه که دولت‌ها از درهم شکستن نظام هراس دارند، حزم‌اندیشی به آن‌ها حکم می‌کند که به‌عنوان موضعی برای عقب‌نشینی، اردوگاه‌های اقتصادی تشکیل دهند. علاقه‌مندی روسیه به تشکیل اوپک گازی موسوم به «اوجک» نشان می‌دهد که مسکو روزنه‌های نفوذ خوبی را در مقطع کنونی برای بهبود روابط خود با کشورهای ثروتمند

خاورمیانه دارد (همان: ۱۷۷).

خاورمیانه برای هر اقتصاد رو به رشدی قابل توجه و دارای اهمیت است. به واسطه دلارهای سرشار نفتی، کشورهای این منطقه از کالاهای لوکس و پیشرفته روز دنیا بهره می‌برند. صرف نظر از رژیم صهیونیستی، ترکیه و تا حدودی ایران، بقیه کشورها بیشتر نیازمندی‌های خود را از خارج تهیه می‌کنند. علاوه بر این، این کشورها از بزرگ‌ترین خریداران تسلیحات در جهان هستند. همچنین این کشورها اخیراً تمایل خود را برای بهره‌گیری از صنایع هسته‌ای به‌خصوص در زمینه تولید برق اعلان کردند. در زمینه‌های فوق فرصت‌های مناسبی برای روسیه فراهم آمده است.

به‌طورکلی تسلیحات روسی از نمونه‌های غربی آن ارزان‌تر است و به‌علاوه مسکو در فروش تسلیحات پیش‌شرط‌هایی چون حقوق بشر یا موارد این‌چنینی که غرب در فروش سلاح به سایر کشورها در نظر می‌گیرد را لحاظ نمی‌کند. معمولاً فشارهای غرب، فروش تسلیحات روسی به کشورهای خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثل فشارهایی که بر مسکو وارد آمده تا سلاح‌های تهاجمی با تکنولوژی پیشرفته را به ایران واگذار نکند. نیاز شرکت‌های روسی به منابع مالی نیز در فروش سلاح به کشورهای خاورمیانه نقش زیادی داشته است (معزی دیلمی، ۱۳۸۹: ۹۱).

روسیه در زمینه اقتصادی از یک فرصت دیگر نیز برخوردار است و آن بازار رو به رشد صنعت هسته‌ای با تأکید بر ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای است. از سویی روسیه از کشورهای پیشرو در زمینه صنعت هسته‌ای است و از سویی کشورهای خاورمیانه‌ای نیز تلاش‌های خود را برای استفاده از صنعت هسته‌ای در تولید برق، شیرین‌سازی آب‌های شور آغاز کرده‌اند. از دیگر زمینه‌های اقتصادی میان روسیه و خاورمیانه همکاری در زمینه تبادلات انرژی است. در گذشته شرکت‌های روسی نفت عراق را خریداری کرده و دوباره در بازارهای جهانی به فروش می‌رساندند که البته سود قابل ملاحظه‌ای داشت.

پس از حضور روسیه در غرب آسیا چنین برداشت می‌شود که یک شکست اقتصادی

بزرگ نه تنها در بخش اقتصادی بلکه از لحاظ امنیت سیاسی و نظامی هم پیامدهایی خواهد داشت. تلاش برای جلوگیری از چنین شکستی و حفظ کارایی‌های تولیدی شناخته شده نظام اقتصادی بین‌المللی لیبرال، عمده‌ترین پویش جهانی در زمینه امنیت اقتصادی است (همان: ۹۳).

بخش نظامی، بخشی است که به احتمال قریب به یقین، روند امنیتی شدن مسائل در آن فوق‌العاده نهادینه است. هرچند لزوماً چنین نیست، ولی این نهادینگی بازتاب شرایط تاریخی خاص نظام بین‌المللی معاصر است. برخلاف دیدگاه سنت‌گرایان، معتقد نیستیم که در بخش نظامی همه چیز لزوماً به امنیت ختم می‌شود. برای برخی دولت‌ها شمار فزاینده‌ای از کارویژه‌های نظامی به‌هیچ‌وجه مسائلی امنیتی نیست. در میانه دهه ۱۹۹۰ میلادی بیشتر دولت‌های اروپای غربی چندان با تهدیدهای نظامی وجودی روبه‌رو نیستند. ولی همچنان نیروهای مسلح قابل ملاحظه‌ای دارند و از این نیروها اغلب برای ایفای نقش‌هایی بهره می‌جویند که خیلی بیشتر با مناسبات سیاسی و اقتصادی ارتباط دارند تا مناسبات نظامی. برای دولت‌هایی که در جوامع امنیتی حضور دارند بخش‌های نسبتاً چشمگیری از فعالیت‌های نظامی نه در حوزه امنیت بلکه در حوزه سیاسی قرار می‌گیرد (بوزان و دیگران: ۸۵).

در عمل، دستور کار امنیت نظامی به‌طور عمده حول توانایی حکومت‌ها برای حفاظت از خودشان در برابر تهدیدهای نظامی داخلی و خارجی دور می‌زند ولی از این گذشته می‌تواند متضمن کاربرد قدرت نظامی برای دفاع از دولت‌ها یا حکومت‌ها در برابر تهدیدهای غیرنظامی که متوجه موجودیت آن‌هاست، مانند مهاجران یا ایدئولوژی‌های رقیب هم باشد.

دولت ملی در برابر چالش‌هایی هم که از درون ریشه می‌گیرد، آسیب‌پذیر است. آشکارترین نامزد در این زمینه جدایی‌طلبان، وحدت‌طلبان، انقلابیان و دیگر واحدهایی هستند که آرزوی دولت شدن دارند. سرشت واحدهای خواهان تشکیل دولت و جایگاهی که در نظام بین‌الملل دارند به این معنی است که آن‌ها به‌طور مکرر موضوع علاقه و عمل

نظامی قرار می‌گیرند و بنابراین نظامی می‌شوند. آن‌ها را به راحتی می‌توان به مثابه تهدیدی برای دولت و حاکمیت جلوه داد. نگرانی روس‌ها از احتمال اعلان جدایی‌طلبی چچنی‌ها و اوستیای جنوبی و دیگر مناطق قفقاز شمالی و جنوبی در راستای اعلان استقلال کردهای عراق را می‌توان از همین نوع تهدیدات برشمرد.

به شکلی انتزاعی‌تر، اصولی مانند توازن قدرت، جامعه بین‌المللی، عدم گسترش برخی جنگ‌افزارها و حقوق بین‌الملل نیز می‌تواند به عنوان موضوع امنیت نظامی مطرح شود. در این ارتباط، عدم گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای و غیره، به اشکال خاصی جالب توجه است، زیرا برخی دولت‌ها آشکارا امنیت خود را در گرو در اختیار داشتن این جنگ‌افزارها می‌دانند و هم‌زمان استدلال می‌کنند که دستیابی دیگر کشورها به این جنگ‌افزارها تهدیدی امنیتی برای نظام بین‌الملل است (همان: ۸۹).

در بیرون از چهارچوب حکومت هم نباید از بازیگران خصوصی مختلف به‌ویژه شرکت‌های تشکیل‌دهنده صنایع تسلیحاتی غافل بود. غرب تصور می‌کرد که مداخله نظامی روسیه در سوریه تنها به تشدید بحران اقتصادی روسیه منجر خواهد شد، اما ظاهراً تصورات و ارزیابی‌های کشورهای غربی در این زمینه اشتباه از آب درآمده و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه با زیرکی تمام، از این وضعیت به نفع خود بهره‌برداری کرده است. منطق پوتین این است که افزایش بودجه بخش نظامی و دفاعی می‌تواند موجب ایجاد مشاغل بیشتر و افزایش میزان صادرات نظامی این کشور شود و در نهایت به احیای اقتصاد این کشور بیانجامد. روسیه با همین منطق و طرز فکر، تاکنون بودجه‌های کلانی را به‌سوی صنعت نظامی عظیم خود روانه کرده است. فروشندگان این شرکت‌ها برای داغ‌تر کردن بازار تسلیحات خود، از نوعی دیپلماسی سری برای ایجاد تنش و برخورد استفاده می‌کنند (همان: ۹۶).

با این حال، در برخی شرایط راحت‌تر می‌توان مسائل را امنیتی کرد. همسایگانی بسیار مسلح با پیشینه‌ای از تجاوزپیشگی را راحت‌تر می‌توان تهدید دانست تا همسایگانی نه‌چندان مسلح و آرامش‌طلب را (بوزان و دیگران: ۹۷). به عنوان مثال ترکیه یکی از کشورهایی

است که رویای دوران امپراتوری عثمانی را در سر می‌پروراند، حمایت‌هایی را از نژادهای ترک در سراسر منطقه انجام می‌دهد که خود باعث نگرانی روس‌ها در این زمینه شده است. مسکو علاقه چندانی به افزایش نفوذ هیچ کشوری در منطقه قفقاز ندارد، چه ایران، چه ترکیه چه چین یا آمریکا. همان‌گونه که مدودیف چند روز پس از پایان جنگ گرجستان در ۲۰۰۹ میلادی اعلام کرد، روسیه جمهوری‌های استقلال‌یافته از روسیه در منطقه قفقاز را به‌عنوان «منطقه امتیازی» خود قلمداد می‌کند. مدودیف البته در این سخنان اظهار کرده بود که فعالیت‌های ایران در آسیای میانه کاملاً مطابق با منافع و جهت سیاست‌های روسیه است اما فعالیت ترکیه نه آن‌قدر مهم و نه آن‌قدر بدخیم است که مورد توجه روسیه قرار گیرد (www.irdiplomacy.ir).

اما وضعیت در قفقاز جنوبی کاملاً متفاوت است. اول به جهت مجاورتی که با قفقاز شمالی و کاربرد دوگانه‌ای که به‌عنوان منطقه انرژی‌خیز و محل تلاقی و ترانزیت به اروپا و خاورمیانه برای مسکو دارد و دوم به این دلیل که دیگر بازیگران بین‌المللی از جمله ایران، ترکیه، اروپا و آمریکا از چندی پیش در این منطقه فعال شده‌اند. در حال حاضر سیاست‌ها و فعالیت‌های ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی بسیار بیشتر از فعالیت‌های ایران می‌باشد که مورد نگرانی مسکو است. بسیاری از تحلیلگران روسی سخن از اتحاد شمال به جنوب (روسیه - ایران - ارمنستان) در برابر اتحاد غرب به شرق (ترکیه - گرجستان - آذربایجان) می‌کنند. مسکو بر این باور است که دیر یا زود آنکارا به‌رغم سیاست خارجی فعلی خود، به منطقه قفقاز جنوبی نظر خواهد کرد و سعی در گسترش نفوذ خود در این منطقه خواهد داشت. به‌خصوص اینکه جمعیت بسیاری از قومیت‌های قفقازی اکنون در ترکیه هستند و مهم‌ترین متحد این کشور در منطقه آذربایجان، سکولار است. اخیراً آذربایجان، ترکیه و گرجستان از طریق خط لوله‌های انتقال انرژی و زیرساخت‌های تجاری به لحاظ اقتصادی به‌هم متصل شده‌اند و بعید نیست که ارمنستان نیز چندی بعد به این جرگه بپیوندد. همه این‌ها تا حدی برای قدرت به لحاظ سنتی فائده روسیه، در این منطقه هزینه‌بر است.

در حال حاضر ترکیه تقریباً برای به خطر انداختن منافع مسکو در منطقه بی‌میل است،

به‌خصوص آنکه بیش از ۵۰ درصد از انرژی این کشور از طریق روسیه تأمین می‌شود. به همین دلیل است که شاید طی سال‌های اخیر ترکیه به فکر تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی خود افتاده است.

از سویی از دید مسکو ترکیه روز به روز تحت دولت اردوغان بیشتر به سمت اسلام‌گرایی سوق پیدا می‌کند و آموزش‌ها و نفوذ ترکیه در میان مسلمانان منطقه و همچنین چین، می‌تواند منجر به افزایش افراط‌گرایی اسلامی در قفقاز شود (www.irdiplomacy.ir). از طریق بُعد جغرافیایی یا فاصله و از طریق پهنه جغرافیایی، تأثیر فاصله یا بُعد جغرافیایی بر این اصل سنتی پایه می‌گیرد که عملی ساختن تهدیدهای نظامی از دوردست، دشوارتر و دفاع در برابر آن‌ها آسان‌تر از حالتی است که تهدید از نزدیک صورت می‌گیرد. بیشتر دولت‌ها توانایی عملی ساختن تهدید به حمله یا تهاجم بر همسایگان بلافاصله خود را دارند. قدرت‌های بزرگ عموماً می‌توانند قدرت نظامی خود را در مورد کشورهای غیرهمسایه خود و در درون منطقه خودشان اعمال کنند، همان‌گونه که روسیه در مبارزه علیه گروهک تروریستی داعش در سوریه و عراق، عملیات‌هایی را انجام می‌دهد تا پای این گروهک تروریستی در منطقه‌اش باز نشود (بوزان و دیگران: ۹۹). افزایش حضور روسیه در پایگاه نظامی این کشور در سوریه می‌تواند تمامی معادلات موجود در نظم منطقه مدیترانه را نه تنها به سود روسیه، بلکه به نفع تمامی کشورهای این منطقه تغییر دهد. بندر طرطوس همواره پس از اشغال لاذقیه به دست شورشیان مخالف دولت سوریه، شاید تنها پایگاه استراتژیک دریایی روسیه در سوریه و یا بهتر بگوییم، دریای مدیترانه به حساب می‌آید. بازگشت دوباره روسیه به آب‌های مدیترانه می‌تواند منجر به ایجاد ثبات نسبی در کل منطقه شود. چراکه به دلیل ایجاد موازنه قوا، کشورهای منطقه دیگر مجبور به همکاری اجباری، آن هم با شرایط تحمیلی با آمریکا نیستند و می‌توانند برای حمایت در مقابل خطرات احتمالی ناشی از وجود ناامنی در منطقه پرتلاطم خاورمیانه، یکی از دو کشور آمریکا و یا روسیه را انتخاب کنند. پس حامیان نیز مجبور به ارائه شرایط همبستگی یا همکاری بهتر به حمایت‌شوندگان هستند تا بتوانند متحدین بیشتری را برای خود در این منطقه دست و پا

کنند. از سوی دیگر، کشتی‌های متعلق به ناوگان دریایی طرطوس، با گسیل کردن کشتی‌های جنگی خود به مدیترانه، به جز دریای سیاه که بخش شرقی قلمرو ناتو را در برمی‌گیرد، بخش جنوبی این قلمرو را نیز پوشش دهند تا بر توان بازدارندگی روسیه در برابر ناتو افزوده شود و این یک امتیاز مثبت و البته بزرگ برای سوریه و روسیه در مبارزه با تروریست‌ها به حساب می‌آید (www.mehrnews.com).

از سوی دیگر، پایگاه طرطوس با احاطه بیشتر بر آب‌های سوریه، کنترل بیشتری بر مرزهای آبی این کشور جنگ‌زده خواهند داشت. لذا حضور نظامی روسیه در مدیترانه برای همه کشورهای منطقه سودمند خواهد بود.

نتیجه‌گیری

امنیت اجتماعات بشری به مقوله‌های مختلف از جمله نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی تقسیم می‌شود. بر اساس آنچه بوزان عنوان داشته، به‌طور کلی امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی‌های تهاجمی و دفاعی مسلحانه دولت‌ها و نیز برداشت آن‌ها از مقاصد یکدیگر مربوط است. امنیت اقتصادی؛ یعنی دسترسی به منابع و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت.

تهدیدات نظامی و اقتصادی همیشه در تفکر امنیتی یک کشور دارای برتری نظری بوده‌اند و تا زمانی که سیاست بین‌المللی با ساختار آنارشی همراه است و هرج و مرج همیشه در آن وجود داشته و هر کشوری و دولتی به دنبال منافع خود هستند، اهمیت حیاتی آن‌ها تداوم خواهد داشت.

در بخش اول مقاله سعی شد که به‌طور خلاصه نظریه مکتب امنیتی کپنهاگ، ابعاد نظامی و اقتصادی آن مورد توجه قرار گیرد و به پیشینه حضور روسیه در منطقه غرب آسیا پرداخته شود. در بخش بعدی به حضور روسیه در منطقه غرب آسیا از بُعد اقتصادی و نظامی مکتب امنیتی کپنهاگ پرداخته شد. در این اثناء تبیین و تجزیه و تحلیل داده‌های موجود در بستر نمای نظری مکتب کپنهاگ، تأییدکننده این فرضیه است که حضور و نفوذ

روسیه در منطقه از منظر نظامی و اقتصادی بسیار پراهمیت بوده و در صورت عدم توجه به منطقه باعث ناامنی و رکود اقتصادی در داخل کشور روسیه خواهد شد؛ بنابراین بر اساس چنین ویژگی‌هایی که منطقه و نیازهایی که روسیه از دیر هنگام به این منطقه داشته، می‌تواند با تدابیر خاص و ویژه‌ای امنیت نظامی و اقتصادی خود را در قبال تحولات داخلی و خارجی افزایش دهد. روسیه خواهان هر تغییری در منطقه غرب آسیا نیست و این موضوع می‌تواند بر امنیت اقتصادی و نظامی کشور ضربه بزند و حضور چندین ساله روسیه را زیر سؤال ببرد. از این رو امنیت منطقه غرب آسیا برای روسیه بسیار مهم بوده و همیشه در تلاش است تا امنیت منطقه را از ناامنی‌هایی که امنیت منطقه را منحل می‌کند، تأمین نماید که هم برای خود و هم برای کشورهای منطقه مفید خواهد بود.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- بوزان، باری؛ ویور، اولی و ویلد دو، پاپ، (۱۳۸۶)، چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه: علیرضا طبیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسماعیل‌زاده امامقلی، یاسر و احمدی فشارکی، حسنعلی، (۱۳۹۴)، داعش و امنیت ایران با تکیه بر مکتب کپنهاگ، تهران: فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۹۵.
- دیلمی معزی، امین، (۱۳۸۸)، سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه در دهه اول قرن بیست و یکم، تهران: مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا، سال پنجم، شماره ۶.
- اطهری، سید اسدالله و بهمن، شعیب، روسیه و خاورمیانه جدید، راهبردها و چالش‌ها، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل.

ب. منابع اینترنتی

- ابراهیمی، نبی‌الله، تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ، www.rasekhoon.net.
- بازی در روسیه، (۱۳۹۶)، www.riss.ir.
- شورای راهبردی روابط خارجی، چشم‌انداز نقش روسیه در غرب آسیا، (۱۳۹۵)، www.parstoday.com.
- روسیه: نگران از ترکیه، متحد و هم‌راستا با ایران. ۱۳۹۵. www.irdiplomacy.ir.
- نورانی، محمود (۱۳۹۶)، چشم‌انداز عمق راهبردی کرملین در غرب آسیا، www.ghatreh.com.
- «طرطوس» شریان حیاتی روسیه در مدیترانه، (۱۳۹۵)، www.mehrnews.com.